

تحلیل گفتمان در پژوهش های سینمایی

مصاحبه کننده : زهرا سفی

کیان کیانی

www.kiankiani.com

موضوع : گفتگو با دکتر تژا میرفرایبی

تحلیل گفتمان در پژوهش‌های سینمایی

گفتگو با دکتر تژا میرفخرایی

اشاره: زهرا سخی - تحلیل گفتمان بعنوان روش بررسی متن سینمایی موضوع گفتگویی است که با دکتر "تژا میرفخرایی" انجام شده است. تا به حال پژوهش‌های ارزنده‌ای با روش تحلیل گفتمان در حوزه ادبیات و متون نوشتاری بطور کلی انجام شده است. اما آنچه در اینجا مورد بررسی قرار می‌گیرد "زبان تصویر" است، سوال اساسی این است که تحلیل گفتمان و مطالعات گفتمانی با تصویر چگونه برخورد می‌کنند و چه ضرورت و نیازی لزوم پرداختن به اینگونه پژوهش‌ها را مطرح می‌کند؟ در این گفتگو درباره واحد تحلیل مورد بررسی در روش تحلیل گفتمان‌های سینمایی و همچنین اعتبار و روایی این پژوهش‌ها نیز بحث می‌شود.

- تحلیل گفتمان و تحلیل گفتمان انتقادی چیست و چه ویژگی‌هایی دارند و بر چه دیدگاه‌هایی استوارند؟ و ضرورت پرداختن به این روش چگونه به وجود آمده است؟

"ونداک" تفاوت‌های این دو را در کتابی که از او به فارسی ترجمه شده است توضیح داده است. بطور کلی سه نوع روش تحلیل گفتمان مطرح می‌شود: روش تحلیل گفتمان، روش تحلیل گفتمان انتقادی و روش تحلیل گفتمان اجتماعی.

روش تحلیل گفتمان بطور کلی یکسری ابزارهای زبان‌شناسانه و فرازبان‌شناسانه برای تحلیل متن است. در رویکرد زبان‌شناسانه فقط یک جمله یا نهایتاً یک پاراگراف را برای تحلیل متن در نظر می‌گیرند؛ در تحلیل گفتمان، مباحث ویرای متن و پاراگراف هم در نظر می‌گیرند و به کلیت متن هم توجه می‌کنند. در تحلیل گفتمان اجتماعی به کلیت متن یک بعد اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژیک هم داده می‌شود؛ یعنی متن را در رابطه متقابل با

جامعه و چارچوب‌های اجتماعی آن بررسی می‌کنند. منتها بیشتر علاقه‌مند به مسائل اجتماعی هستند و به نوعی، تحلیل گفتمانی است که تحت تاثیر جامعه‌شناسی قرار گرفته است.

اما در تحلیل گفتمان انتقادی، محقق نوعی سیاستمدار و معترض است که از این روش بعنوان ابزار استفاده می‌کند برای اینکه یک مساله سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را مطرح کند، یا به نوعی نشان بدهد حق و حقوق گروهی از مردم ضایع شده است و حجمی از متون، دیدگاه خاصی را در رابطه با مباحث خاصی در جامعه ترویج می‌کنند و باعث ایجاد نوع خاصی از دیدگاه‌ها می‌شوند و این دیدگاه، حقوق مثلاً سیاهان، زنان و خارجی‌ها را مورد تهاجم قرار می‌دهد. بنابراین بحث بر سر روش نیست بلکه بحث بر روی حوزه، رشته کاری و میزان تداخل محقق در موضوع است.

مسلمانا وقتی شما از روش گفتمان انتقادی تحلیل می‌کنید اینجا دیگر محقق به هیچ عنوان نمی‌گوید "من بی‌طرف هستم و بی‌طرف هم برخورد می‌کنم". این محقق احتمالاً فمینیستی است که می‌خواهد نشان بدهد که اخبار، داستان‌ها، سخنرانی‌ها یا گفتارهای روزانه مردم دارای لایه‌های قوی مردسالارانه، زبان به کار گرفته شده به وسیله نگرش ایدئولوژیک مردسالارانه است. اینجا دیگر نمی‌تواند بگوید من بی‌طرف هستم.

کاربرد تحلیل گفتمان در حقوق، علوم سیاسی، وزارت خارجه، دادگاه‌ها، بررسی دینامیزم گروه و نحوه ارتباط زبانی افراد مختلف گروه است و سوگیری خاص سیاسی ندارد. ضمناً به مسائل خاص اجتماعی علاقه‌مند نیست؛ بلکه می‌تواند صرف بررسی متن و گفتگو باشد. برای مثال برای وزارت امور خارجه خیلی مهم است که اعلامیه آنها دیگر این اما را ندارد؛ قبلاً این اما را داشته است حالا باید تحلیل کنند این اما چه عواقبی می‌تواند داشته باشد. این موارد بطور کامل گفتمانی است.

در تحلیل انتقادی اجتماعی عمدتاً مباحث اجتماعی است و تحت تاثیر جامعه‌شناسی است لذا مدرن‌تر و جدیدتر هم است.

تحلیل گفتمان در مطالعات سینمایی ممکن است انتقادی یا اجتماعی یا صرفاً تحلیل گفتمان مجرد باشد. البته تحلیل گفتمان انتقادی حوزه‌ای است

که تا به حال روی آن زیاد کار نشده است. در تحلیل انتقادی مثلا شما اگر فمینیست هستید و می‌خواهید مردسالاری را در فیلم‌های ایرانی نقد کنید مسلما اینجا ابزار صادقانه این است که شما به مخاطب خودتان مطرح کنید که من از تحلیل گفتمان انتقادی استفاده می‌کنم و از طریق انتقاد می‌خواهم یک واقعیت را عیان کنم ولی من سوگیرانه برخورد می‌کنم و محقق نیستم که فقط مساله من، بررسی دیالوگ‌ها و موقعیت‌ها باشد.

"لئو ون تین" در کالج "لندن" تا حدی روی تحلیل گفتمان انتقادی کار کرده است. من هم سعی کرده‌ام در مقاله‌ای روی آن کار کنم. البته من در مقاله‌ام کاملا تصویر را کنار گذاشتم و به جایگاه نقش دیالوگ‌ها و موقعیت‌ها پرداختم و از آن زاویه سعی کردم تحلیل انتقادی را در پژوهش‌های سینمایی انطباق بدهم که مقاله‌اش در رسانه هست. کمبودهای آن به خاطر تصویر است "ون تین" هم اینگونه برخورد می‌کند که برای کمپوزیسیون یک چارچوب‌هایی دستوری قائل می‌شود که بر آن اساس شروع به تحلیل کردن می‌کند. خیلی از افراد می‌توانند با این چارچوب‌ها هم مخالفت کنند. در هر صورت به نظر من او هم کار منسجمی انجام نداده است.

به نظر من تصویر را نمی‌شود به آسانی با تحلیل گفتمان بررسی کرد ولی خوب نشانه‌شناسی هم در تحلیل سینما با بن‌بست روبرو شد. خود "متر" هم در نهایت با این بن‌بست روبرو شد: "گرامر آن کجاست؟ لانگ و زبان برای تحلیل چیست؟" اینها همه بحث‌هایی است که به وجود می‌آید ولی در مطالعات گفتمانی می‌توانیم از نشانه‌شناسی بعنوان یک ابزار جانبی برای بررسی تصویر استفاده کنیم. بنابراین این دو را می‌توان با هم انطباق داد و کار تازه‌ای است و کسی تا به حال روی آن کار نکرده است. اگر هم این کار در دیالوگ‌ها و نقش‌ها صورت بگیرد می‌ماند اینکه خصوصیات فرد، شخصیت، نقش منفی یا خنثی، نسبت به سایر شخصیت‌ها و بده بستان‌شان، همان چیزی که در دیالوگ‌های روزمره است، چگونه است؟ همچنین حوزه قدرت و برخوردهای آنها با هم چگونه است؟

- با این اوصاف چه واحد تحلیلی را باید در نظر گرفت؟

اینکه واحد تحلیل کادر، نما یا سکانس است، این بحث اساسا تحلیل محتوایی است و اساس بحث از اینجا می‌آید که ما تفکر کمی‌گرایانه تحلیل

محتوایی را کنار نگذاشته‌ایم و به نوعی مجبورمان می‌کنند که واحد تحلیل خود را معین کنیم. در یک لحظه راجع به کادر صحبت می‌کنم؛ نمادی که در یک کادر به کار رفته؛ صلیبی که دست یک روحانی است. در یک صحنه دیگر می‌توانم درباره ترکیب یک کادر صحبت کنم. جایی دیگر می‌توانم جزئی‌تر راجع به سکانس کار، کار کنم و این بحث را کنار بگذارم و چندین فیلم را از یک زاویه فرهنگی نگاه کنم و بحث را در یک بعد فرهنگی وارد کنم.

بنابراین به نظر من اینکه اول بحث کنیم تا واحد تحلیل را مشخص کنیم، این بحث به کذا بردن است؛ مگر می‌خواهیم تحلیل محتوا کار کنیم؟ ولی در تحلیل گفتمانی بحث برانگیز است مسلماً یک کادر، واحد تحلیل نمی‌تواند باشد. بلکه بطور مشخص کلیت متن است یا حداقل یک سکانس است چرا؟ چون ما داریم رابطه یک موقعیت محاوره‌ای را در کل فیلم بررسی می‌کنیم. یعنی شخصیت‌ها را افرادی در نظر گرفتیم که با هم مکالمه می‌کنند و خصوصیات فرهنگی اجتماعی دارند که این خصوصیات در فیلم در تقابل با یکدیگر بررسی می‌شود. این تقابل اساس تحلیل ماست. شاید بتوان گفت که صحنه هم می‌تواند واحد تحلیل باشد. اما صحنه هم نیست چون ما در کلیت فیلم با این شخصیت‌ها کار داریم، بنابراین به نظر من ما باید یک جدایی فکری از تحلیل محتوا داشته باشیم

- با این تفاسیر اعتبار و پایایی چه جایگاه و تعریفی در این نوع تحقیق‌ها خواهد داشت؟

اصلاً تحلیل گفتمان به این مساله اعتقاد ندارد. در بحث پوزیتیویستی اینگونه مطرح می‌شود که محقق می‌تواند خودش را حذف کند. می‌تواند بدون هیچ فیلتری به واقعیت بنگرد و به حقیقت برسد با یک درصد بالای آماری که نتایج آن هم مطلق باشد.

این فقط یک ادعا است. تحلیل گفتمان‌هایی که به روش کیفی کار می‌کنند می‌گویند خود پوزیتیویست‌ها هم به این مساله نمی‌رسند؛ به این دلیل که شما در جامعه‌شناسی چند نظریه و تئوری مختلف در مورد خشونت تلویزیون دارید که همه آنها در مورد خشونت تلویزیون است اگر حرف "وبر" یا "دورکیم" درست بود که جامعه‌شناسی می‌تواند مشکل فلسفه را حل کند و به نتیجه‌ای قطعی برسد؛ پس چرا پنج تئوری جامعه‌شناختی راجع به تلویزیون

داده شده است؟ چرا یک تئوری داده نشده است؟ مگر راجع به آهن چند تا تئوری داریم؟ یک تئوری بیشتر نداریم که مثلا سرما که به آن برخورد کند؛ منقبض می شود و همه تحقیقات هم به یک نتیجه رسیده اند. پس چرا در مورد خشونت یا در مورد اخبار تلویزیون اینها به یک نتیجه نرسیده اند؟ چند نظریه وجود دارد؟ چرا همه به یک نتیجه نرسیده اند؟ مگر نمی گویند روش آنها علمی است مگر شما در رابطه با فعالیت های فیزیولوژی بدن یا در رابطه با تاثیرات ترکیبات مواد آلی ۶ تا نظریه دارید؟ یکی می گوید اسید سولفوریک بر روی آهن تاثیر می گذارد یکی می گوید نه کمی تاثیر می گذارد و عده ای دیگر می گویند در سرما اثر می گذارد و عده ای می گویند که در گرما تاثیر می گذارد؟ اینگونه که نمی شود. چرا که علوم تجربی باید به نتیجه واحد برسد اما علوم اجتماعی نتوانسته است به نتیجه واحد برسد.

وجود این همه نظریات متفاوت خود نشان دهنده این است که همه این نظریات بر پایه تحقیقات کمی گریانه ی جزءنگر به وجود آمده اند. که مثلا نظریه برجسته سازی رد نظریه "لازارسفلد" در رابطه با گروه های اجتماعی است و خود برجسته سازی دوباره خوانی تحقیق "لازارسفلد" است برجسته سازی همان تحقیق را بررسی می کند و نتیجه ای متفاوت می گیرد. بنابراین اساسا علوم اجتماعی در رابطه با ادعای علمی بودنش شکست خورده است. تحلیل گفتمان به صورت خیلی مشخص از همان ابتدا چنین ادعایی نمی کند و می گوید محقق در مابین تحقیق وجود دارد. البته محقق در تحلیل گفتمان مجرد و اجتماعی باید سعی کند تا جایی که می تواند تمام ابزار لازم را بکار ببندد، صداقت علمی و استدلال علمی داشته باشد. ولی در تحلیل گفتمان انتقادی، محقق نیروی درگیر اجتماعی است و سعی می کند نتایج خود را مستدل کند. اما هیچ ادعایی هم ندارد که این نتایج عین واقعیت است چرا که نه تنها وی در روند تحقیق موثر است بلکه حتی فعال سیاسی نیز درگیر است.

- مزایا و معایب روش تحلیل گفتمان در مطالعات سینمایی چیست؟

تحلیل گفتمان هنوز در تصویر قدرتی ندارد اگر بخواهیم بدانیم چه قدرتی دارد باید به "لئون تین" مراجعه کنیم ببینیم که آنها چه کارهایی انجام داده اند یا ما تا به حال چه کارهایی انجام داده ایم در مورد چیزی که هنوز به صورتی که باید و شاید استفاده نشده است؛ نمی توانیم بگوییم که مزایا و

معایب آن چیست. هنوز این پارادایم در حوزه سینما دخول نکرده است. دخول آن بسیار محدود بوده است بنابراین هنوز یک حوزه بکر است.

- چرا این حوزه بکر مانده است و محققین به تحلیل تصویر نپرداخته است؟

به این علت که تحلیل گفتمان عمدتاً به زبان کار داشته است در نشانه‌شناسی گفته می‌شد که سینما هم یک دستور زبان دارد که این الان به شدت مورد انتقاد قرار گرفته است. نشانه‌شناسی آنجایی موفق است که نماد را عمدتاً در فاز دوم مرحله دلالت‌گری بررسی کند مثلاً این نگاه و یا نماد برای این فرهنگ چه معنایی دارد و به معنای نمادهای اسطوره‌ای می‌پردازد.

نشانه‌شناسی در سینما هم که بحث می‌کند عمدتاً به نمادهایی می‌پردازد که در فیلم بکار گرفته شده است. "متز" خودش در انتها اعتراف می‌کند که در سینما به بن‌بست می‌رسد.

"بارت" هم سینما را بررسی نکرده است. "بارت" که تصویر را بررسی کرده است، دو سطح برای دلالت قائل می‌شود و از سطح دوم دلالت‌گری در رابطه نماد با جامعه و فرهنگ بحث می‌کند. که به اسطوره، اسطوره‌های مدرن و روزمره خیلی نزدیک می‌شود. نشانه‌شناسی هم همین حد کار کرده است. بنابراین به همین دلیل است که "بارت" با مقاله اول خود در مورد ساختارهای داستان‌سرایی بعنوان کارکردگرا شناخته شد. اما رویکردش در s/z خیلی تغییر می‌کند که در آن "بارت" دیگر نشانه‌شناس صرف نیست. بلکه یک فرهنگ‌شناس است که چهارچوب لغوی خود را از نشانه‌شناسی گرفته است. در نشانه‌شناسی، "سوسور" را برای ادبیات، "پیرس" را برای تصویر و "یاکوبسن" را بیشتر برای شعر بکار می‌برند. که در بین آنها لغت‌ها و اصطلاحاتی که حتی برای نشانه بکار می‌برند فرق می‌کند. خوب اگر در شیمی فرد دیگری به آهن بگوید مس؛ چه می‌شود؟

بنابراین اگر نشانه‌شناسی خودش را بعنوان یک روش علمی مطرح کند اولین شرط علم را ندارد؛ اینکه اصطلاحات یکسان بکار ببرد و این در کتاب‌های مقدماتی که به فارسی هم منتشر شده است؛ مشخص است.

"متز" یکسری اصطلاحاتی را باب می کند و با این سری اصطلاحات فیلم را بررسی می کند در آخر هم به کجا می رسد؟ در صورتی که کار بسیار قوی ای می کند ولی اگر خوب نگاه کنید آیا این کار به درد تز فوق لیسانس می خورد؟ و اینکه ما با استفاده از آن یک فیلم مشخص را بررسی کنیم بعد از مدتی تکرار مکررات می شود. چه جوری می خواهیم حرف جدیدی بزنیم؟ چیزی که به درد تز فوق لیسانس می خورد همان کار "بارت" است؛ یعنی به ربط و سطح دوم دلالت گری بپردازیم.

در کارهایی هم که در حوزه سینما انجام شده است بیشتر به موقعیت محاوره ای، قدرت دو طرف، فرهنگ دو طرف، خصوصیات و تغییراتی که نسبت به همدیگر به وجود می آید پرداخته می شود که این موارد را چارچوبی قرار می دهیم که تحلیل گفتمان را وارد سینما کنیم.

یعنی در حقیقت ما موقعیت های برخورد شخصیت ها را بررسی می کنیم و دیالوگ هایی را که بکار می برند و خصوصیات ظاهری را مورد بررسی قرار می دهد. "ون تین" سعی کرد که اینگونه تحلیل گفتمان را برای سینما بکار ببرد اما به اشکالاتی برخورد.

اگر بخواهیم این اشکالات را بیان کنیم باید بگویم سینما یک تصویر فرهنگی در ذهن ما می سازد. اما باید چارچوب نظری این تصویر را پرورش داد چون تا به حال پردازش نشده است. که "لئو ون تین" هم چون کارش گرافیک است؛ سعی می کرد خیلی حرف ها را از طریق گرافیک بزند که نشانه شناسی هم در گرافیک بسیار موفق بوده است سعی کرده است که تصویر را به (چپ، راست، بالا، پایین، مرکز) (نو، کهنه) (مرکزگرا و پراکنده) تقسیم کند. وی در این چارچوب کار کرده و آن را گسترش و بسط داده است. در این حوزه، خود فرد باید آن را بسط و گسترش بدهد و ممکن است که شما بیایید بگویید این چه ربطی دارد به مطالعات گفتمانی؟ اصلا این ربطی به مطالعات گفتمانی ندارد. در صورتی که مطالعات گفتمانی را هم باید اینگونه تطبیق داد؛ مطالعات گفتمانی تا به حال با سینما اینگونه برخورد نکرده است.

اما کاری که برای مثال در مورد "خبر بعنوان تعامل اجتماعی" از روش تحلیل گفتمان صورت گرفت؛ که خبر را یک سوی تعامل و اخبارخوان را سوی دیگر تعامل می گیرد. این در حقیقت اصلا با چارچوب های نظری گفتمان نمی خواند؛ چرا که موقعیت و مکان یکی نیست و آن یکی پاسخی به طرف

مقابل نمی‌دهد؛ و این مشکل را نادیده گرفته است. در این تحقیق این تعامل را در اتاق اخبار مابین گوینده و مخاطب هم بررسی کرده است که در نتیجه در فهم مباحث نظری اصلی تغییراتی ایجاد کرده است و بر آن اساس اخبار را بعنوان یک نوع تعامل اجتماعی و با یک چارچوب گفتمانی در نظر می‌گیرد که طرف قدرتمند، گوینده است و طرف بدون قدرت مخاطب. در صورتی که اصلا با یکدیگر تعاملی ندارند اگر کسی بخواهد خیلی دقیق شود می‌گوید که این اصلا به روش مطالعات گفتمانی ربطی ندارد.

- پس در واقع تصویر است که اینجا مشکل ساز شده است؟

البته می‌شود از این زاویه هم با تصویر برخورد کرد که بار فرهنگی تصویر را بررسی کرد. بعنوان نمونه فیلم یکسری صحنه‌های زیبا دارد و یا تصاویر زشت، کثیف یا از جاهای کثیف دارد و کثافت یا صحنه‌های زشت در این تصویر است که می‌توانم این را به نوعی به نگرش و ایدئولوژی یا داستان ربط بدهم. (آنچه که می‌داند یا می‌بیند چیست و یا رویکرد آن نسبت به جامعه مورد بحث خود چیست) اما اینها چیزهایی نیست که درباره‌اش صحبت شده باشد بنابراین این پارادایم در حوزه جدیدی بسط داده می‌شود و البته زیاد روی آن کار نشده است و لذا وقتی هنوز آنقدر بسط پیدا نکرده است، نمی‌توان پرسید معایب و مزایای این روش چیست. در ابتدا باید روی آن کار شود بعد کسی بیاید بگوید معایب و مزایای آن چیست. عمدتا تحلیل گفتمان در رابطه با متن نوشتاری و در رابطه با خبر انجام شده است و عمدتا روی متن آن کار می‌کنند نه تصویر. اگر هم بر روی تصویر کار می‌کنند بیشتر بر روی رابطه نماد در فرهنگ مشخص پرداخته می‌شود که معنای آن برای دیگران به چه چیزهایی ربط پیدا می‌کند و با چه نمادهای دیگری ممکن است ربط پیدا کند و امثال آن.

- با وجود نشانه‌شناسی، استفاده از این روش چه ضرورتی وجود دارد؟

نشانه‌شناسی غیرسیاسی تر و غیر محتوایی تر است. در شیوه "بارت" در نشانه‌شناسی اساس کار بازنمایی می‌شود. مثلا تصویر مرد قوی هیکلی را می‌گیرند که خودش را نشان می‌دهد این را به مردانگی ربط می‌دهند. بعد رابطه عکاس و موضوع و بعد متدلوزی مرد عضلانی در جامعه را بررسی می‌کنند؛ که مرد

عضلانی در جامعه چه متدلوزی ای دارد؛ چه برداشت‌هایی از این آدم در فرهنگ جامعه و در گروه‌های مختلف اجتماعی وجود دارد.

ولی "متز" خیلی سیستماتیک‌تر با نشانه‌شناسی برخورد می‌کند اما شما چندبار می‌توانید بگویید اینجا کات بود اینجا دیزالو بود ... اینکه تکرار مکررات می‌شود.

همه کتاب‌های جدیدی که الان در مورد نشانه‌شناسی کار می‌شود در حقیقت مطالعه فرهنگ است (جایگاه آن نماد، ربط آن نماد با سایر نمادها در یک موقعیت مشخص اجتماعی، در یک فرهنگ خاص و تقابل آن با دیگر فرهنگ‌ها و سایر نمادها از نظر تاریخی).

نشانه‌شناسی صرف تاریخ را قبول ندارد و برای نماد یک معنا قائل است. نشانه‌شناسی اجتماعی است که به تاریخ اهمیت می‌دهد خود "بارت" هم به سمت نشانه‌شناسی اجتماعی می‌رود. اگر به تزه‌های مختلفی که درباره نشانه‌شناسی نوشته شده است مراجعه کنیم می‌بینیم که عمدتاً تفاوت چندانی با بازنمایی‌ها ندارد به جز دستگاه اصطلاحاتی که بکار می‌برند.

اساس بحث این است که درست است که در رابطه با تصویر در نشانه‌شناسی زیاد کار شده است البته در مطالعات گفتمانی می‌توانیم از نتایج نشانه‌شناسی استفاده کنیم. مهم‌تر اینکه کار نشانه‌شناسی جدیدی در مورد تحلیل فیلم در حد تر فوق لیسانس و یا دکتری، دیگر نمی‌توان انجام داد. اگر کار "بارت" را در کنار کاری که "متز" درباره سینما کرده است مقایسه کنیم، تفاوت در این است که "بارت" در مورد سطح دوم دلالت‌گری کار کرده و تمام چیزهای دیگر را کنار گذاشته است چون هرچه تلاش کنیم که اثبات کنیم دستور زبان وجود دارد یا نه، تکرار مکررات می‌شود.

مگر اینکه بخواهیم در مورد فرق کارگردان متفاوت در بکارگیری دستور زبان بحث کنیم. وگرنه باید آن را کنار گذاشت و به سطح دوم پرداخت و آنجا هم منتقدین می‌گویند که چرا باید اصطلاحات نشانه‌شناسی باید بکار ببریم.

خیلی‌ها این کار را کار کرده‌اند بدون اینکه از این چارچوب اصطلاحاتی نشانه‌شناسی استفاده کنند قصد ندارم نشانه‌شناسی را رد کنم چرا که

دستاوردهای بزرگی داشته است ولی اگر طوری که "متر" برخورد می‌کند؛ پنجاه نفر بخواهند این کار را در دانشگاه انجام بدهند و تز فوق لیسانس بنویسند هر بار همین حرف‌ها را راجع به یک کارگردان دیگر می‌زنند و دوباره همین حرف‌ها تکرار می‌شود.

- آیا تحلیل گفتمان قابلیت بررسی هر متنی را دارد و می‌تواند برای بررسی هر فیلم سینمایی بکار گرفته شود؟

ممکن است اصلا یک عده مخالفت کنند و بگویند که تحلیل گفتمان اصلا ابزار مناسبی برای تحلیل سینما نیست و چون هنوز وارد هم نشده می‌توانند بگویند که این شیوه مناسبی نیست. نشانه‌شناسی که این همه در تصویر ادعا می‌کند و پیشرفت کرده است و واقعا هم دستاوردهای بزرگی داشته است در یک جایی به بن‌بست می‌رسد. در تزه‌های فوق لیسانس هم فرد به اینجا می‌رسد که دارند چه می‌کنند، می‌خواهند حرف‌های "متر" راجع به یک کارگردان جدید تکرار کنند و همین؟ بنابراین بی‌اختیار به طرف نشانه‌شناسی اجتماعی می‌رفتند و پس از گفتن یک مقدمه تئوریک بسیار سنگین درباره نشانه‌شناسی در سینما در آخر بحثی درباره دلالت‌گری در بعد فرهنگی‌اش و رابطه آن با نمادهای تصویری انجام می‌دادند که این خیلی شبیه به کارکردگراها یا به سیمبولیست‌هایی است که در حوزه مردم‌شناسی کار می‌کردند.

- پس آیا روش تحلیل گفتمان باید وارد حوزه سینما شود؟

باید را بگذاریم کنار! بحث بر سر امر نو و امر کهنه است. بحث بر سر تکرار مکررات است در "ایران" نشانه‌شناسی جذاب است؛ ما با نشانه‌شناسی تبلیغات را هم مطالعه می‌کنیم. در ابتدا جذاب است. ولی بعد چه اندازه می‌تواند بگوید بعنوان مثال اینکه این خانم دارد رخت پهن می‌کند؛ مردسالاری است. بعد از آن تکرار است باید در رنگ و بافت‌های دقیق‌تر صحنه وارد شود اما بعد از آن می‌خواهند چه بکنند؟

علم اینگونه پیش می‌رود که متدهای تازه وارد حوزه‌های جدیدتر می‌شود و بعد الان دوران این است که چندین نظام را با هم بکار ببریم. اینکه یک حوزه از علم را در حوزه دیگر ببریم و آن حوزه را به وسیله یافته‌های آن حوزه دیگر توضیح بدهیم. اینگونه نیست که تحلیل گفتمان وارد سینما بشود؛

سینما زیوررو خواهد شد. اما بعد جدیدی در مطالعه سینما به ما خواهد داد. یعنی تا به حال روابط شخصیت‌ها را بعنوان تقابل محاوره‌ای، مکالمه‌ای با توجه به قدرت، فرهنگ و تصنع‌های اجتماعی آنها بررسی نکرده بودیم. این یک حوزه جدید است. از طرف دیگر اگر بیشتر وارد تصویر بشویم بازنمایی در تصویر می‌شود چون حساب خود را از نشانه‌شناسی جدا کرده است و به نظر من به نشانه‌شناسی انتقادی نزدیک‌تر است نمی‌خواهد درس نشانه‌شناسی بدهد و خود را خیلی راحت‌تر کرده است. خیلی از هنرمندان و کسانی که نقد ادبی می‌کنند از نشانه‌شناسی استفاده می‌کنند اما برای نقد ادبی یک استقلال قائل هستند و از کسانی که می‌خواهند نقد ادبی را فقط در چارچوب نشانه‌شناسی قرار بدهند خیلی عصبانی می‌شوند.

- جذابیت دارد که ما سینما را در چارچوب تازه بررسی کنیم نشانه‌شناسی آمد کار خودش را کرد و دیگر به آخر رسیده است. دیگر روی این حوزه چه کار جدیدی شده است؟

خود مطالعات سینمایی که بیشتر به تکنیک و ربط دادن تکنیک به ایدئولوژی کار دارد؛ یکسری کارهایی کرده است که ما می‌توانیم این را زیرشاخه مطالعات فرهنگی قرار بدهیم. ولی حالا من فکر می‌کنم وقت آن است که مطالعات گفتمانی کارهایی بکند؛ شاید یکسری جاها به بن‌بست برسد اما چون میان‌رشته‌ای است می‌تواند از دیگر حوزه‌ها کمک بگیرد. مثلاً در بازنمایی که روشی تاریخی شده است کار تازه‌ای نمی‌شود. خوب کارهایی را راجع به نقاشی، عکس، تصویر و سینما کردند؛ چقدر می‌خواهند تکرار کنند؟ ولی همین بازنمایی هم وارد حوزه سیاسی شد که بازنمایی عرب‌ها، شرقی‌ها، غربی‌ها باب شد. اما آنها هم همان حرف‌ها قبلی اما در یک حوزه جدید است. حتی سعی کردند که نقد ادبی را وارد سینما کنند یعنی اصلاً سینما را به مثابه ادبیات نقد کرده‌اند که باعث عصبانیت سینماگران شد؛ اما پژوهش‌های خوبی انجام شد و حوزه‌ای درست کردند که آن حوزه فقط "معنایی" است که مطالعات گفتمانی می‌تواند به نظر من وارد آن حوزه معنایی بشود. آنگونه که "بوردول"، هفت شیوه بررسی تصویر را در کتاب خود نام می‌برد. هر کدام از آنها نقد ادبی است و کاری به تصویر ندارد و تنها فقط به دیالوگ‌ها یا ساختارهای روایی کار دارد. همین ساختارهای روایی در حوزه مطالعات گفتمانی قرار نمی‌گیرد؛ اما می‌توانیم وارد آن بشویم.

بنابراین می‌توانیم از دستاورد همه اینها استفاده کنیم ولی چیزی به آن اضافه کنیم. حالا این سوال که در پایان به کجا می‌رسد مطرح می‌شود و می‌توان پاسخ داد که مگر بقیه به کجا می‌رسند؟ اینکه بخواهیم در علم از همان ابتدا این را مساله اساسی قرار بدهیم، خیلی از رشته‌ها و روش‌ها زیر سوال می‌رود. مگر الان کمتر تئوری راجع به خودکشی است؟ اصلا "دورکیم" به کجا رسید؟ مگر الان فکر می‌کنید که راجع به خودکشی به اجماع نظر رسیده‌اند؟ مگر الان نظریه‌های راجع به گروه‌های اجتماعی همه به اجماع رسیده‌اند؟ کدام اجماع وجود دارد؟ هر کدام از کتاب‌های جامعه‌شناسی را باز کنید می‌بینید که چند نوع دیدگاه در این رابطه وجود دارد؟ یا تئوری‌هایی که راجع به تاثیر خبر تلویزیون بر مردم وجود دارد و حوزه‌هایی که جامعه‌شناسی در ارتباطات وارد شد و به چند نتیجه متناقض رسید. اگر بخواهیم این سوال را مطرح کنیم که چرا تحلیل گفتمان وارد این حوزه‌ها می‌شود؛ این سوال را باید راجع به همه چیز بررسی کنیم. اصلا همان فلسفه می‌ماند چرا جامعه‌شناسی شروع شد؛ چرا می‌خواستیم راجع به مسائل اجتماعی به یک نظر واحد برسیم. این حوزه‌های جدید مثل این است که آدم شب راه افتاده است و می‌خواهد راهش را پیدا کند حالا به هزار تا کج راه می‌خورد و ممکن است راهش را هم پیدا نکند. آخرش به اینجا می‌رسد که راهی وجود ندارد راه را ما خودمان می‌سازیم و فقط هم یک ابزار وجود ندارد ممکن است که ابزارهای مختلفی را در کنار همدیگر به کار ببریم و به یک چارچوب اکتفا نکنیم؛ مطالعات "میان‌رشته‌ای" یعنی همین.

منبع : همشهری